

دیپلماسی هوشمند و هم‌گرایی منطقه‌ای: جهان اسلام

فرهاد قاسمی^{۱*}

ایران رکن‌آبادی اصل^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۸/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۲۵

چکیده

نظم‌های منطقه‌ای به‌عنوان یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مطالعاتی روابط بین‌الملل مطرح‌اند که به‌شدت تحت تأثیر سازه‌ها و پویای نظام (سیستم) بین‌الملل قراردارند. تحول نظام بین‌الملل به سیستم پیچیده-آشوبی، هم‌گرایی منطقه‌ای و دستگاه تحلیلی آن را با واقعیت‌هایی نوین روبه‌رو کرده‌است که ادبیات کلاسیک روابط بین‌الملل به آن کمتر توجه کرده‌است؛ تغییر سازه سیستم بین‌الملل به سازه شبکه‌ای و دینامیک قدرت آن به قدرت هوشمند از آن جمله‌است؛ دیپلماسی هوشمند براساس منطق قدرت هوشمند و کارکرد آن در مدیریت نظم‌ها و هم‌گرایی منطقه‌ای ازجمله چنین واقعیت‌هایی است که ادبیات موجود به آن نپرداخته‌است؛ در این راستا هم‌گرایی در جهان اسلام به‌عنوان شبکه منطقه‌ای، فاقد چنین دستگاه تحلیلی است؛ براساس این، پرسش محوری پژوهش حاضر، بر محور چنین واقعیت‌هایی شکل می‌گیرد. پژوهش این فرضیه، محوری را مطرح می‌کند که دیپلماسی هوشمند براساس قواعد پیچیدگی و آشوب ازجمله سازه شبکه‌ای و همچنین مدیریت دینامیک‌ها، سبب هم‌گرایی و تکامل شبکه‌های منطقه‌ای می‌شود. در شبکه جهان اسلام که با انشقاق‌های سازه‌ای و دینامیک روبه‌روست، دیپلماسی هوشمند شبکه‌ای، راهی برای تحقق هم‌گرایی است. هدف نهایی مقاله، ارائه مدل تحلیلی نوینی است که دیپلماسی هوشمند شبکه‌ای را برای هم‌گرایی و ادغام در نظم‌های منطقه‌ای ازجمله جهان اسلام مفهوم‌سازی می‌کند.

واژگان کلیدی: شبکه منطقه‌ای جهان اسلام، دیپلماسی هوشمند، دیپلماسی شبکه‌ای، قدرت هوشمند، هم‌گرایی منطقه‌ای.

۱. دانشیار روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول: faghasemi@ut.ac.ir)

۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

مقدمه

از زمان پیدایش روابط بین‌الملل به‌عنوان حوزه مطالعاتی مستقل، همواره به دو موضوع مهم «دستیابی به منافع ملی و روش‌های دستیابی و تحقق چنین منفعی» در حوزه علمی و حوزه عملی توجه شده‌است؛ ازسوی دیگر، دستیابی به چنین منفعی در پیوند مستقیم با ویژگی‌های ساختی و فرایندهای نظامی سیستم قرار دارد که کشورها در درون آن به کنش‌های راهبردی دست‌زده‌اند و ازین‌رو، همیشه تحت تأثیر فرصت‌ها و محدودیت‌های راهبردی آن قرارداشته‌اند. در چارچوب رویکرد سیستمی، هم‌گرایی و واگرایی (Schmitter, 1970) نیز به‌نوعی تلاش برای فراهم‌کردن فرصت‌ها یا کاهش محدودیت‌هایی بوده‌است که سیستم بین‌المللی بر واحدها تحمیل کرده‌است.

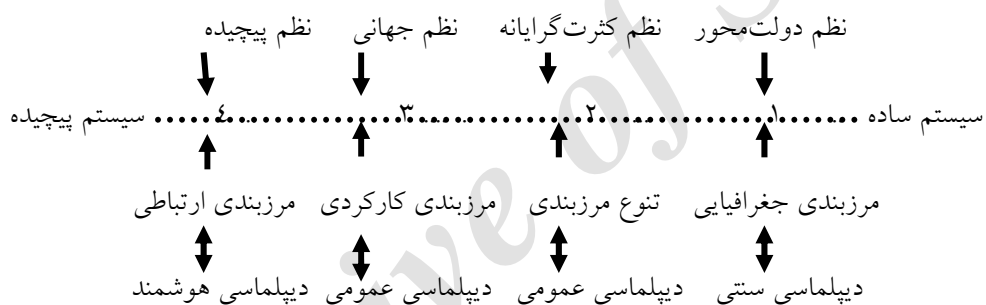
سازه‌های سیستم بین‌الملل و میزان انسجام درونی آن، عاملی تأثیرگذار بر قدرت مانور کشورها برای بهینه‌سازی و پایدارسازی سیستم و خود به‌شمارمی‌آید؛ دیپلماسی، ابزاری برای دستیابی به چنین منظوری است؛ (درواقع) ابزاری برای تغییر در مرزبندی‌ها، سازه‌ها و پویای سیستم و ادغام و هم‌گرایی بخش‌های آن به‌شمارمی‌آید؛ به‌عبارتی شاید بتوان گفت که هرچند نیروهای ژرف سیستمی بر شکل‌گیری و ادغام واحدها و در نتیجه هم‌گرایی منطقه‌ای مؤثرند، تحقق آن، فرایندی خودبه‌خودی نخواهد بود بلکه با توجه به پیچیدگی فزاینده سیستم بین‌المللی، به دیپلماسی نیاز دارد.

کارکرد نیروهای ژرف سیستمی، شرط ضروری هم‌گرایی منطقه‌ای و انسجام‌بخشی سیستم است اما شرط کافی نخواهند بود و دیپلماسی در کنار نیروهای یادشده، هم‌گرایی را سبب خواهد شد؛ ازسوی دیگر، هم‌گرایی نیز هدف غایی نیست بلکه هدف غایی، تأمین بهینه منافع فردی و جمعی برنام‌ریزی شده است.

مطالعه و کنکاش در خصوص دیپلماسی و هم‌گرایی در سیستم بین‌الملل در پیوند با نوع سیستم قرار دارد. سیستم بین‌المللی در مفهوم نوین آن، تحولاتی مختلف را طی کرده‌است و به همین دلیل، الگوهای متعدد از نظم را تجربه کرده‌است که هر یک از الگوها دارای ویژگی‌هایی هستند که به‌صورت خاص، موضوع هم‌گرایی و ادغام منطقه‌ای و به‌تبع آن، عوامل مؤثر بر فرایند هم‌گرایی را توضیح می‌دهند.

در همین راستا سیستم بین‌الملل در چرخه حیات خود، تحولاتی چهارگانه را تجربه کرده و به همین سبب، چهار الگوی نظم را می‌توان درون آن تشخیص داد؛ ازسوی دیگر، تمامی تحولات یادشده

را می‌توان در قالب سیستم‌های بین‌المللی ساده و سیستم‌های بین‌المللی پیچیده - آشوبی مفهوم‌سازی کرد (Auyang, 1999). با ورود پیچیدگی به سیستم بین‌الملل، ابتدا ویژگی‌های کلی سیستم و گونه‌بندی‌های آن تحت تأثیر قرار گرفت. تنوع اجزاء تشکیل‌دهنده سیستم بین‌الملل و نحوه ارتباط میان آنها و تغییر مرزبندی درونی و بیرونی سیستم، اولین پیامد پیچیدگی است که درباره آن، جدال نظری نیز صورت گرفته است؛ در مرحله دوم، دینامیک‌های سیستم و سامان‌دهی و کنترل و نحوه آن و درنهایت، سیاست خارجی و دیپلماسی مطرح شده است که به‌عنوان حوزه‌ای از روابط بین‌الملل در قالب پیچیدگی بررسی می‌شوند؛ در این میان، الگوی نظم، هم‌گرایی و ادغام منطقه‌ای و به‌عبارتی، پیچیدگی ساختاری و پویایی سیستم و دیپلماسی به‌صورت همبسته تغییر کرده‌اند که نمودار ساده آن را می‌توان به‌صورت زیر نشان داد:



با توجه به شکل‌گیری الگوی نظم ارتباطی و سایبری (Ashby, 1956; Gadinger & Peters, 2002; ghasemi, 2015; Glanville, 2002) در سیستم بین‌الملل و تحول سیستم بین‌الملل از حالت ساده به پیچیده و تحول منطق آن از قدرت سخت به قدرت هوشمند (Wilson, 2008)، این پرسش اساسی و نظری طرح می‌شود که «دیپلماسی هوشمند به‌عنوان الگوی دیپلماسی حاکم بر چنین وضعیت سیستمی، در هم‌گرایی و ادغام منطقه‌ای در مقام یکی از روش‌های پایدارسازی بقا، امنیت و منافع ملی در شرایط پیچیدگی چه جایگاه و کارکردی دارد؟»؛ بر همین مبنای نظری، «تأثیر کارکرد و به‌کارگیری الگوی «دیپلماسی هوشمند» توسط جمهوری اسلامی ایران بر «هم‌گرایی جهان اسلام» چیست؟».

فرضیه اساسی پژوهش، این است که «سیستم بین‌الملل نوین براساس منطق پیچیدگی و آشوب تعریف می‌شود و براساس این، دارای سازه‌های شبکه‌ای است که دینامیک قدرت هوشمند در آن فعال است؛ در این راستا دیپلماسی هم‌گراکننده با عنوان دیپلماسی هوشمند، براساس منطق شبکه‌ای و

دینامیک مبتنی بر قدرت هوشمند شکل می‌گیرد؛ جهان اسلام نیز به‌عنوان شبکه از شبکه‌های منطقه‌ای موجود در شبکه جهانی و فرایند هم‌گرایی در آن، پیرو چنین سازه، منطق و الگوی دیپلماسی است. این پژوهش با استفاده از روش مطالعه موردی با تقدّم نظریه و با رویکرد سیستمی، درباره این پرسش، به‌طور عملی کنکاش می‌کند؛ در این راستا ابتدا با بهره‌گیری از نظریه پیچیدگی و آشوب «مدل نظری» طراحی می‌شود سپس، شبکه منطقه‌ای جهان اسلام و دیپلماسی هوشمند ایران بررسی خواهد شد.

الف - پیشینه پژوهش

ادبیات روابط بین‌الملل به‌ویژه پس از شکل‌گیری اتحادیه اروپا به بررسی گسترده موضوع هم‌گرایی و ادغام مناطق پرداخته‌است؛ نظریه‌های کارکردگرایی، نوکارکردگرایی نولیبرال، ژئوپلیتیک یا سیستم جهانی والرش‌تاین به بررسی این موضوع پرداخته‌اند (Caporaso & Keeler, 1993; Efird & Genna, 2002; Farrell & Héritier, 2005; Haas, 1961; Mattli, 1999; Rosamond, 2000; Slocum & Langenhove, 2004)؛ در حوزه جهان اسلام نیز، ادبیاتی گسترده وجود دارد که به بررسی موضوع‌های آن پرداخته‌اند (Eickelman, 2018; Fuller, 2018; George, 2018; Gürtin, Inhorn, & Tremayne, 2015; Hopwood, 2018; Pahwa, 2017; Voll, 2018).

ادبیات کلاسیک و سنتی از هم‌گرایی و ادغام، بر متغیرهایی مانند نیازهای اقتصادی، جامعه‌پذیری سیاسی، فرایند سرایت همکاری‌ها، برون‌گرایی، مزیت نسبی و شکل‌گیری مرکز-پیرامون، تهدیدها و نقش آن در نزدیکی واحدها تأکید دارند اما یکی از مهم‌ترین موضوع‌ها در هم‌گرایی و ادغام، سیستم بین‌الملل، نوع الگوی نظم سیستمی و به‌دنبال آن، نوع دیپلماسی در چنین وضعیت‌های راهبردی است که کمتر به آن توجه شده‌است؛ از سوی دیگر، جهان اسلام به‌عنوان منطقه‌ای از مناطق سیستم بین‌الملل، هرچند از ابعاد مختلف کنکاش شده‌است، موضوع اساسی، وجود دینامیک‌های انشقاق و راهبردهای هم‌گراکننده در جهان اسلام، آن هم در وضعیت نظم سایبری مبتنی بر پیچیدگی و آشوبی بودن سیستم بین‌الملل نوین است؛ در این میان، الگوی دیپلماسی در وضعیت و فرایند هم‌گراکننده جهان اسلام، بسیار اساسی خواهد بود. موضوع دیپلماسی و هم‌گرایی شاید از جمله موضوع‌هایی است که ادبیات موجود به آن چندان توجه نداشته‌است. هرچند نظریه دیپلماسی از سابقه دیرینه در روابط بین‌الملل، بهره‌مند است و انواع دیپلماسی نیز کنکاش شده‌است (Bjola & Kornprobst, 2018; Eadie, 2017)، پیوند میان دستور کار دیپلماسی هوشمند در وضعیت وجود سیستم‌های بین‌المللی پیچیده-آشوب از جمله حوزه‌های فراموش شده نظریه‌های موجود روابط بین‌الملل به‌شمار می‌آید.

ب- مبانی نظری

سیستم را می‌توان مجموعه‌ای از عناصر یا واحدهایی تصور کرد که در کنش متقابل با یکدیگر بوده، درون مرزهایی خاص عمل می‌کنند و قواعدی خاص بر روابط آنها حاکم است (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۸۹). بیان این نکته نیز ضروری است که چارچوب سیستمی روابط بین‌الملل، طی فرایند زمانی ثابت و ایستا نبوده و متحول شده‌است؛ به عبارتی، سیستم بین‌الملل از نوع سیستم‌های دینامیک و انطباقی است؛ براساس این و در چارچوب این تحولات، سیستم‌های نوین پیچیده با محیطی پویاتر و پیچیده‌تر شکل گرفته‌اند؛ در واقع، سیستم بین‌الملل از حوزه سنتی ساده و خطی خود خارج شده و شکل سیستم نوین پیچیده و غیرخطی به‌خود گرفته‌است. سیستم سنتی، دولت‌محور است.

هدف اصلی در دیپلماسی؛ تنظیم الگوهای رفتاری واحدها و سیستم به‌عنوان کل، به‌صورت هم‌زمان بر محوریت هدفی مشخص است. تمرکز اصلی بر اثر الگوهای سیستمی بر الگوهای رفتاری واحد است. با تحول سیستم بین‌الملل و افزایش چگالی ارتباطات در درون آن، تنظیم الگوهای رفتاری به‌صورت سیستمی و تمرکز بر تنظیم الگوهای رفتاری سیستم به‌عنوان یک کل، موضوع اساسی مطرح شده (دراینجا) است؛ به همین دلیل، دیپلماسی، تحت تأثیر قواعد پیچیدگی قرار گرفته‌است.

مفهوم دیپلماسی با مدیریت توان در سیستم تعریف می‌شود؛ بنابراین براساس نوع سازه، واحدهای تشکیل‌دهنده آن و همچنین نوع جریان قدرت در درون چنین سیستمی تعریف خواهد شد. در الگوی کلاسیک، دیپلماسی سنتی، شکل خطی - ساده دولت‌محور داشته‌است این در حالی است که با تغییر سازه‌های سیستم بین‌الملل و تنوع یافتن واحدهای آن و پیرو آن، شکل‌گیری جریان‌های ارتباطی میان این نوع از واحدها، دیپلماسی عمومی، شکلی جدی‌تر به‌خود گرفت. در ادامه با شکل‌گیری سازه‌های شبکه‌ای در سیستم بین‌الملل و تبدیل این نوع از سیستم به شبکه‌ای از شبکه‌های متداخل و تغییر قدرت از نوع سخت یا نرم به قدرت ارتباطی - هوشمند، دیپلماسی هوشمند رویش کرده‌است که دو محور اساسی سازه شبکه‌ای و قدرت هوشمند، آن را تعریف می‌کنند.

با در نظر گرفتن تحولات در حوزه سیستم بین‌الملل، الگوهای نظم، دینامیک‌های قدرت و دیپلماسی، مدل نظری پژوهش از چهار بخش تشکیل شده‌است:

بخش اول به تحول سیستم بین‌الملل و شکل‌گیری گونه‌هایی جدید از آن، از جمله سیستم‌های پیچیده با عنوان سیستم‌های غیرخطی و هوشمند، مربوط است که الگوریتم‌ها و قواعدی تازه را برای دیپلماسی مطرح کرده‌است؛ به همین سبب در قالب مدل تحول سیستم بین‌الملل و الگوریتم‌های نوین

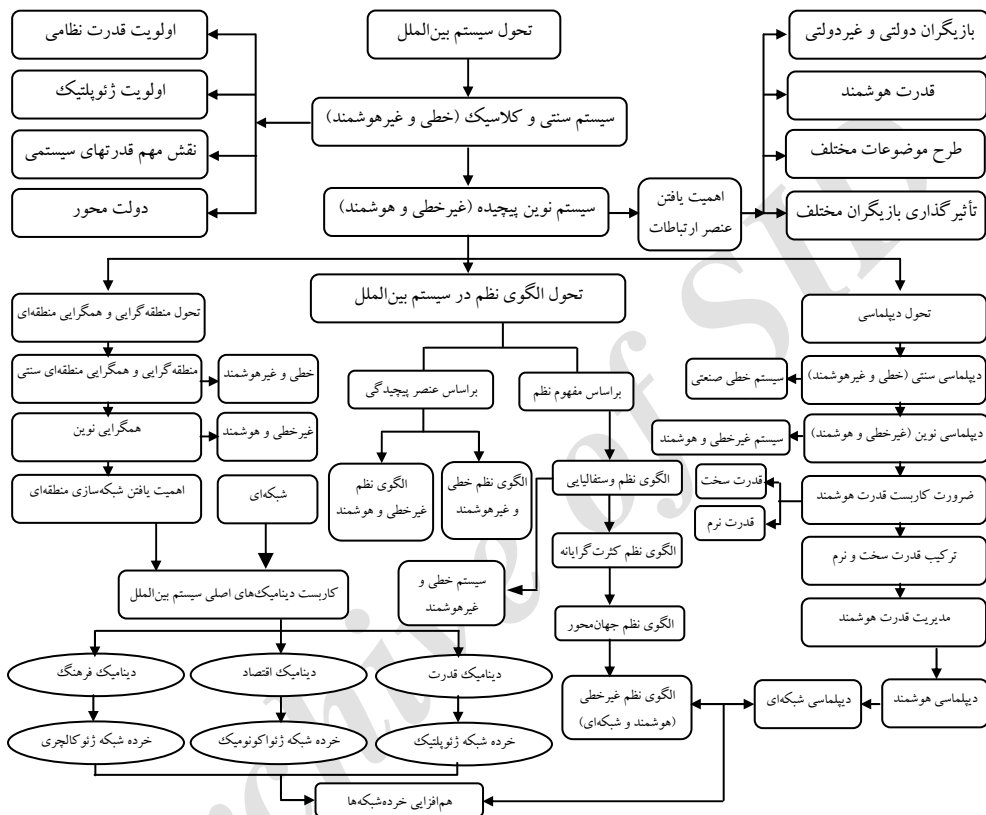
آن طرح می‌شود. مهم‌ترین الگوریتم سیستم نوین، اهمیت یافتن ارتباطات و شبکه‌ای شدن آن است (B. Anderson & Vongpanitlerd, 2013)؛ این امر، باعث تحول قواعد سیستمی شده، همچنین، تحول در کارگزاران، تحول در دینامیک‌ها و تحول در چرخه‌ها را سبب می‌شود؛ از سوی دیگر می‌توان گونه‌بندی جدیدی از قواعد و اصول چنین سیستم‌هایی ارائه کرد که «غیرخطی شدن سیستم، نبود تناسب میان ورودی و خروجی، شاخه‌ای شدن نظم سیستمی، وابستگی حساس، تعدد نقاط تعادلی یا اصل مکان‌های فازی و تکاملی بودن نظم» از مهم‌ترین آنهاست (قاسمی، ۱۳۹۲: ۸۰ تا ۹۲).

بخش دوم به تحول الگوی نظم در چنین سیستم‌هایی، مربوط است که براساس مفهوم «نظم» طرح شده است؛ این مفهوم در قالب تحول الگوهای نظم از الگوی «نظم و ستفالیایی» به «نظم کثرت‌گرایانه» به «نظم جهان‌شمول» و در نهایت به «نظم هوشمند» مطرح شده است (Kupchan, 1996; Ulanowicz, 2001; Davidson, & Sucharov, 2001). اساس بحث در قالب دو گونه کلی «نظم خطی و غیرهوشمند و نظم غیرخطی و هوشمند» بررسی می‌شود. لازم است، یادآوری شود که مهم‌ترین ویژگی الگوی نظم هوشمند، تبعیت از قواعد پیچیدگی است که در این حالت، نظم شاخه‌ای می‌شود؛ شاخه‌ای شدن نظم بر اساس قواعد خاص سیستم‌های پیچیده نظیر وابستگی حساس، تعدد نقاط تعادلی، تکاملی بودن و خودسامان‌دهی صورت می‌پذیرد.

بخش سوم، منطقه‌گرایی و هم‌گرایی منطقه‌ای است که یکی از مهم‌ترین موضوع‌ها در روابط بین‌الملل به‌شمار می‌آید (Farrell & Efind, 2002; Brühlhart & Torstensson, 1996; Slocum & Langenhove, 2004; Héritier, 2005). تحول منطقه به‌عنوان خرده‌سیستمی از سیستم بین‌الملل، تابعی از تحول سیستم کل است. پیچیدگی سیستم بین‌الملل، پیچیدگی نظم‌های منطقه‌ای را نیز در پی داشته است؛ به عبارتی، سیستم‌های منطقه‌ای نیز تابعی از قواعد پیچیدگی خواهند بود.

بخش چهارم به سازوکارهای (مکانیسم‌های) پیوند میان دیپلماسی هوشمند و هم‌گرایی منطقه‌ای، مربوط است. همان‌طور که گفته شد، در وضعیت پیچیدگی، سیستم‌ها تکامل خواهند یافت؛ موضوع اصلی در این است که «دیپلماسی به‌عنوان بخشی از حوزه گسترش رفتارها چه پیوندی با هم‌گرایی و ادغام منطقه‌ای دارد؟». دیپلماسی هوشمند با تمرکز بر مدیریت شکل‌گیری شبکه‌ها و تحول آنها، تمرکز بر الگوریتم پیچیدگی هم‌گرایی منطقه‌ای را در قالب هم‌گرایی شبکه‌ای امکان‌پذیر می‌کند. مهم‌ترین ویژگی مربوط به دیپلماسی هوشمند، شبکه‌ای بودن دیپلماسی یا به عبارتی، روابط درون سیستم یا واحد با واحد است؛ در همین راستا تأکید بر اصول توازن‌سازی، هم‌پایان‌سازی،

شاخه‌ای کردن نظم و چندسطحی بودن بازنمایی راهبردی در سیستم‌های شبکه‌ای به این موضوع مهم کمک می‌کند (شکل زیر):



شکل ۱: مدل نظری کاربست دیپلماسی هوشمند در هم‌گرایی منطقه‌ای و الگوی نظم ارتباطی و شبکه‌ای

(منبع: نگارنده)

ج- شبکه منطقه‌ای جهان اسلام و خوشه‌های آن

شبکه منطقه‌ای جهان اسلام، شبکه‌ای سرتاسر خوشه‌ای با ویژگی‌های ناهمسان و پیوندهای کاستی‌مند است که آن را در پیکر شبکه‌های بدون سنجه با دینامیک پیروی از قانون قدرت می‌توان مفهوم‌سازی کرد؛ مرزهای جغرافیایی این شبکه از آلبانی (اروپا) در شمال تا موزامبیک (آفریقا) در خاور و از گویان (آمریکای لاتین) در باختر تا اندونزی (آسیا) در خاور را فرامی‌گیرد. جهان اسلام

به‌طورکلی از چند خوشه ژئوپلیتیکی تشکیل شده‌است که هریک، ویژگی‌هایی منحصربه‌فرد دارند: خوشه خلیج فارس، یکی از مهم‌ترین خوشه‌های شبکه جهان اسلام است که برپایه ویژگی‌های ژئواکونومیک تولید نفت و گاز، متمایز است و این در حالی است که بخش سیاسی آن، سستی است؛ در این خوشه، ایران و عربستان، وضعیت ساختاری همانندی دارند؛ دو کشور، دارای الگوی هم‌آوردی‌ای بوده، هریک می‌کوشد تا از راه راهبرد پیوندسازی، جایگاه خود را پابرجاکنند؛ بنابراین، ثبات راهبردی در این دامنه، برآیند هم‌کنشی یا ارتباط میان حلقه‌های پیوندی این دو قدرت کانونی در سیستم خواهدبود؛ عربستان نیز از راه پیوندسازی با دیگر کشورهای عربی خلیج فارس کوشش می‌کند تا چگالی پیوندها را در دامنه خلیج فارس به سود خود سامان‌دهی کند. به‌درستی می‌توان گفت: الگوی ارتباطی که در میان اعضای خوشه خلیج فارس، پایدار است، بیشتر از گونه نظامی - امنیتی است.

خوشه شامات که دربرگیرنده کشورهای از جمله سوریه، اردن، لبنان، فلسطین، رژیم صهیونیستی، قبرس، بخش‌هایی از جنوب ترکیه و خاور مصر است، گوناگونی مذهب‌ها، قومیت‌ها، دست‌اندازی قدرت‌های بزرگ، حضور رژیم صهیونیستی به‌عنوان همدست راهبردی آمریکا و غرب، به آن ارزش ژئواستراتژیک داده‌است؛ حوزه یادشده به دلیل حضور رژیم صهیونیستی و بهره‌گیری از این رژیم به‌عنوان کانون پیوندی و دولت متحد توسط قدرت مداخله‌گر آمریکا، به صحنه عملیاتی تبدیل شده‌است که نقطه پیدایش و تشدید بحران در شبکه منطقه‌ای جهان اسلام به‌شمارمی‌آید؛ سوریه و لبنان به دلیل هم‌جواری با رژیم صهیونیستی، کانون بحران در چنین خوشه‌ای محسوب می‌شوند که در اغلب موارد، قدرت‌های مداخله‌گر، شکل‌دهنده آن هستند (Amidror, 2007; Buhaug & Gleditsch, 2005; Bussmann & Oneal, 2007; Hinnebusch & Ehteshami, 2002; Most, Starr, & Siverson, 1989).

سومین خوشه در جنوب دریای مدیترانه و شمال صحرای بزرگ آفریقا قراردارد؛ مرز غربی آن، اقیانوس اطلس است و آبراه سوئز در خاور آن قراردارد؛ در این خوشه، مصر به‌دنبال کانونیت خوشه‌ای و میان‌خوشه‌ای است؛ در این خوشه، کشمکش میان لیبی و مصر برای رهبری جهان عرب می‌تواند الگوی هم‌آوردی را به سمت تعارض بکشاند؛ رخنه قدرت مداخله‌گر در این خوشه، مایه تشدید هم‌آوردی‌ها شده‌است.

جنوب خاور آسیا یکی دیگر از خوشه‌های مرتبط با شبکه منطقه‌ای جهان اسلام است که از دید

هم‌جواری با قدرت‌های بزرگ و چین، ارزشی راهبردی دارد (Paolo, 2015: 87)؛ الگوی نظم در این خوشه به نظرمی‌رسد برپایه همکاری است؛ اگرچه قدرت‌هایی فرامنطقه‌ای مانند آمریکا و چین می‌کوشند که به این منطقه رخنه‌کنند و در راهبرد کلان‌شان به‌شدت خواهان نفوذ هستند، بعید می‌نماید، این خوشه به سمت تعارض برود.

خوشه شبه‌قاره هند نیز از آن‌گونه خوشه‌هایی است که در شبکه منطقه‌ای جهان اسلام قرار می‌گیرد. کشورهایی از جمله هندوستان، پاکستان، نپال، بنگلادش، سریلانکا و مالدیو در این خوشه قرار دارند؛ این خوشه نیز دارای سازه ستیزشی است که مهم‌ترین کانون آن را بایستی حوزه ستیزشی هند و پاکستان نام‌برد (Kumar, 2003; Malone & Mukherjee, 2010; Norling & Swanström, 2007; Paul, 2005).

سرانجام خوشه آسیای مرکزی - قفقاز به‌عنوان خوشه‌ای از چنین شبکه‌ای است که واحدهای برجسته آن عبارت‌اند از: جمهوری‌های ترکمنستان، تاجیکستان، قرقیزستان، قزاقستان، آذربایجان و گرجستان؛ همچنین، روسیه عضو این خوشه است که یکی از قدرت‌های بزرگ سیستم بین‌المللی است. جمهوری‌های خودمختار داغستان، تاتارستان، چچن و اینگوش از ایالات خودمختار مسلمان‌نشین روسیه هستند؛ از ویژگی‌های اساسی این خوشه قراردادشتن در کانون نظم ژئوپلیتیک جهانی و حضور یکی از کارگزاران اصلی چنین نظمی، یعنی روسیه در درون آن است (Bernard, 2003; Guiora, 2013; Harkavy, 2013; Tuathail & Agnew, 1992; Tuathail, Toal, Dalby, & Routledge, 1998).

به‌طورکلی، گوناگونی خوشه‌ای از ویژگی‌های بنیادی شبکه منطقه‌ای جهان اسلام است؛ از سوی دیگر، پیوندسازی دارای کاستی میان چنین خوشه‌هایی سبب شده‌است که این شبکه از بعد سازه‌ای و پویایی با ناکارآمدی جدی روبه‌رو شود؛ با شکل‌گیری چنین کاستی‌هایی، ناکارآمدی در دینامیک‌های ادغام‌کننده و هم‌گراکننده آن به‌وجود آمده‌است و به این سبب، جهان اسلام همچون شبکه‌ای چندپیکری است که با چستان نظم، توازن درونی، ترازمندی نوسانی، هم‌افزایی نارسا و در بیشتر موارد منفی و انشقاق‌های سازه‌ای روبه‌رو بوده، روی هم‌رفته، شبکه‌ای بی‌سنجه است که از قانون قدرت پیروی می‌کند.

د- دینامیک قدرت و ژئوپلیتیک در هم‌گرایی و واگرایی جهان اسلام

قرارگرفتن شبکه منطقه‌ای جهان اسلام در الگوی بی‌سنجه، فرمان‌بری آن را از قانون قدرت

سبب می‌شود؛ بر این بنیاد، دینامیک قدرت، نیروی این شبکه به سمت شکل‌بخشیدن به خوشه‌های ناهمسان از یک سو و تشدید آن از سوی دیگر خواهد شد. الگوریتم واحدها در شبکه پیوندیافتن آنها با واحدها و خوشه‌هایی است که قدرتی بیشتر را به خود اختصاص داده‌اند؛ این موضوع، دستاویز شکل‌گیری دو گونه فراگیر از واحدها در درون خوشه یا خوشه‌ها با یکدیگر خواهد شد. شکل‌گیری خوشه‌ها یا واحدهای چالشگر و مقاومتی از یک سو و خوشه‌های پیرو قدرت یا قدرت‌های مداخله‌گر از سوی دیگر، برآیند چنین الگوریتمی است؛ به این سبب، انشقاق بزرگ در شبکه جهان اسلام رخ نموده، هر روز بر میزان آن نیز افزوده خواهد شد.

از سوی دیگر قرارگرفتن شبکه منطقه‌ای جهان اسلام و بخش‌های آن در نقاط کانونی شبکه جهانی، چرخه جهانی قدرت را به چرخه قدرت درون آن پیوند می‌زند. حساسیت خارجی به جهان اسلام، به‌عنوان بعد بیرونی شبکه‌های ژئوپلیتیکی و نبود همبستگی ساختاری، به‌عنوان بعد درونی شبکه‌های ژئوپلیتیکی، نظم شبکه منطقه‌ای جهان اسلام را به منطقه آشوب تبدیل کرده است که برآیند آن، شکل‌گیری فرایندهای تعارضی میان واحدها و خوشه‌ها در شبکه منطقه‌ای جهان اسلام است. به‌درستی، جایگاه حساس ژئوپلیتیکی شبکه منطقه‌ای جهان اسلام، سبب شده تا نیروهای بیگانه به این منطقه، به‌طور ویژه بنگرند؛ از این رو می‌توان گفت که در شکل‌گیری شبکه‌های ژئوپلیتیکی در جهان اسلام، متغیر بیرونی، نقشی برجسته ایفا کرده است. متغیر بیرونی، دربرگیرنده کارکرد قدرت هژمونیک سیستم بین‌الملل و خارجی است که چرخه جهانی قدرت را نشان می‌دهد.

ه- دینامیک اقتصاد در شبکه جهان اسلام

از بعد برون‌منطقه‌ای، شبکه منطقه‌ای جهان اسلام و جایگاه ژئواکونومیک آن‌ها در سیستم اقتصاد جهانی موجب پیوند کارکردی، حساسیت شبکه‌ای و آسیب‌پذیری شبکه‌ای می‌شود (قاسمی، ۱۳۹۰: ۳۱۷). جهان اسلام به‌عنوان «بزرگ‌ترین تولیدکننده، صادرکننده و دارنده انباشته‌های بزرگ نفت و گاز» (Lush, 2018)، بازار بزرگ فراورده‌های ساخته‌شده کشورهای صنعتی، وابستگی اقتصاد جهانی به انباشته‌های جهان اسلام و جایگاه همبستگی کارکردی این منطقه با مناطق دیگر موجب شده تا قدرت‌های مداخله‌گر، شبکه‌های ژئواکونومیک خود را به شبکه منطقه‌ای جهان اسلام مسلط‌سازند. در بعد درون‌منطقه‌ای نیز در شبکه منطقه‌ای جهان اسلام، همبستگی ساختار ژئواکونومیک وجود ندارد. سیستم اقتصادی حاکم بر نظم شبکه جهان اسلام، فاقد تنوع و از نوع سیستم اقتصادی

تک‌محصولی بوده، مدل هم‌افزایی خطی به میان روابط شبکه ژئواکونومیک آن با شبکه اقتصاد جهانی برقرار است (E. Anderson, 2013).

از جمله ویژگی‌های ژئواکونومیک شبکه منطقه‌ای جهان اسلام، حاکمیت الگوی خطی هم‌افزایی بر دینامیک اقتصادی آن، هم از بعد درونی و هم از بعد بیرونی است. نبود سازوکارهای بازخورانی در سازه‌های ژئواکونومیک این شبکه، آن را با آشفتگی‌های بنیادی روبه‌رو کرده‌است؛ نبود چنین سازوکارهایی، سبب تضعیف پیوندهای سازه‌ای و فرایندی خواهد شد؛ از سوی دیگر، حاکمیت این الگو بر شبکه یادشده به‌عنوان یک کل و دیگر شبکه‌ها یا شبکه جهانی، سلسله‌مراتبی شدن شبکه جهانی و فرمانروایی کنترل‌کننده مرکزی را بر آن موجب می‌شود.

طبق گفته‌ای، از بعد جهانی، شبکه یادشده، زیرمجموعه‌ای از شبکه جهانی و شبکه‌های منطقه‌ای برتر قرار می‌گیرد و الگوی نظم سلسله‌مراتبی بازگفت‌کننده نظم آن خواهد بود؛ یکی دیگر از پیامدهای چنین الگویی، توانایی راهبردهای کنترلی شبکه بالایی را به‌ویژه در مدل محدودسازی و مسدودسازی (تحریم و اعمال مجازات) افزایش خواهد داد؛ این موضوع، کاربست راهبرد همراهی و هم‌نوایی با کنترل فوقانی را توسط بخش‌هایی از شبکه در پی دارد که نتیجه آن، افزایش انشقاق‌های درونی و بی‌تعدالی شبکه‌ای بیشتر است.

و- دینامیک فرهنگ و ژئوکالچر در هم‌گرایی و واگرایی جهان اسلام

شبکه منطقه‌ای جهان اسلام از لحاظ درونی، به‌رغم کیش مشترک (اسلام) با نبود همبستگی ساختار ژئوکالچری (فرهنگی، قومیتی، زبانی و مذهبی) روبه‌رو است که این چالش، مایه تداخل شبکه‌های ژئوکالچری واحدهای نیرومند شبکه جهان اسلام شده‌است. با توجه به فرهنگ دینی حاکم بر جهان اسلام، برجسته‌ترین شکاف، به هویت‌های مذهبی، مربوط است. به‌طور کلی، دو خوشه اصلی ژئوکالچری یعنی شیعه و سنی در جهان اسلام وجود دارند که با توجه به قرائت‌های متفاوت، هریک دارای زیرشاخه‌هایی چند هستند؛ اهل تسنن نیز، اکثریت مسلمانان را تشکیل می‌دهند که زیرخوشه‌های اصلی آنها حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی هستند و از خاور آسیا تا شمال آفریقا مستقرند (Gürtin et al., 2015). انشقاق میان مذاهب اسلامی با رحلت پیامبر اسلام شکل گرفت (Nasr, 2016)؛ دینامیک ژئوکالچری جهان اسلام را بایستی در این انشقاق جستجو کرد.

امروزه، ایران، مرجع جهان تشیع است و قدرت کانونی آن محسوب می‌شود؛ در این راستا

مرجعیت مصر بر الازهر و نقش علمای مصری در رهبری جریان‌های فکری جهان عرب و به‌ویژه نقش اخوان‌المسلمین در این کشور سبب‌شده تا قاهره از سهمی بسزا در جریان‌های فرهنگی جهان عرب بهره‌مند بوده، جایگاهی مهم در ژئوکالچر شبکه منطقه‌ای جهان اسلام داشته‌باشد (Pahwa, 2017)؛ این تأثیر، به‌خصوص در خوشه شامات و خوشه خلیج فارس که کشورهای عرب، بسیار زیادند، مشهود است.

پیدایش اسلام در عربستان و وجود حرمین شریفین در عربستان، جایگاهی برتر را در میان کشورهای اسلامی به این کشور اعطا کرده‌است که همواره به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین قطب‌های جهان اسلام شمرده می‌شود. پادشاهی سعودی همواره برای گسترش حوزه نفوذ در جهان اسلام کوشیده‌است؛ پشتیبانی‌های مالی وسیع از کشورهای اسلامی و جنبش‌های اسلامی از جمله روش‌های راهبردی آن است.

در فضای شبکه‌ای، خوشه‌ای شدن برپایه هویت‌های همانند و گوناگونی حاکم بر آن، به‌الزام، به ایجاد هویت‌های دوگانه منتهی نشده بلکه پس از خوشه‌ای شدن مذهبی و فرهنگی با توجه (به کارکردها و نیازهای ناهمسان) خوشه‌ها در هم‌تنیدگی و پیوندهای نوینی ایجاد می‌کنند؛ این گوناگونی فرهنگی در سایه هم‌آوردن‌های راهبردی قدرت‌های بزرگ، زمینه‌های تعارض‌های مذهبی و فرهنگی و همچنین، واگرایی را در منطقه فراهم کرده‌است.

ز- دینامیک زوال در شبکه منطقه‌ای جهان اسلام

دینامیک زوال در فرایند هم‌گرایی در جهان اسلام، در واقع دینامیک‌هایی است که از هم‌گرایی در جهان اسلام جلوگیری کرده، واگرایی را در آن ایجاد می‌کنند؛ این دینامیک‌ها در شبکه‌های چندگانه ژئوپلیتیک، ژئوآکونومیک و ژئوکالچر قابل بررسی‌اند.

به‌طورفراگیر از دیدگاه نظری و دیدگاه‌های موجود، شبکه جهان اسلام، دارای مشکلاتی گوناگون است که برخی از مشکلات آن به سازه شبکه و ساختارها و فرایندهای درونی آن، مربوط است. مشکلات موجود در سازه فیزیکی جهان اسلام بر این پایه‌اند:

- انشقاق‌های ساختاری و نبود همبستگی میان پیکرهای آن؛
- حاکمیت سازه بی‌سنجه (نوعی از شبکه) بر امت اسلامی؛ به گفته‌ای فرمانروایی گونه سیستم چندپیکری بدون کارآمدی دینامیک ادغام در آن؛

- مشکلات بنیادین در متغیرهای الگویی شبکه امت اسلامی، از جمله سطح و میزان ارتباطات، ساختار روابط، ساختار توزیع ارتباطات و قدرت، سطح و میزان انسجام؛
- مشکلات فراوان در سیستم شناختی شبکه امت اسلامی و در نتیجه، انشقاق ساختاری در گروه‌بندی‌های موجود در اسلام؛
- ناکارآمدی در دینامیک قدرت شبکه امت اسلامی از جمله دینامیک‌های فرعی آن در درون و بیرون شبکه، مرکزیت شبکه، گذار قدرت و ثبات راهبردی؛
- ناکارآمدی در کنش‌های راهبردی واحدها و تحول فرکتالی شبکه؛
- ناکارآمدی در دینامیک تکامل شبکه امت اسلامی و ترسیم کدهای عملیاتی آن؛
- فشارهای ساختاری - فرایندی درونی و بیرونی بر شبکه امت اسلامی؛
- فعال‌بودن ضایعه‌های تشدیدکننده انشقاق؛
- ناکارآمدی معادله ثبات راهبردی در شبکه امت اسلامی به‌عنوان تشدیدکننده فرایند زوال؛
- فقدان کارآمدی دینامیک توازن‌سازی در شبکه امت اسلامی؛
- ناهمگونی ساختاری در میان واحدهای آن؛
- تعارض‌های سرزمینی و سیاسی؛
- رقابت قدرت‌های منطقه‌ای در ژئوپلیتیک جهان اسلام؛
- مداخله قدرت‌های فرامنطقه‌ای ناشی از وابستگی‌های سیاسی، اقتصادی جهان اسلام به آنها؛
- نبود مدل هم‌افزایی چرخه‌ای درون شبکه جهان اسلام و میان این شبکه و سایرین؛
- هماوردی راهبردی میان کانون‌ها و راهبردهای قدرت‌های مداخله‌گر؛

ح- دیپلماسی هوشمند و شبکه‌ای ج.ا.ایران و هم‌گرایی منطقه‌ای در جهان اسلام

دیپلماسی هوشمند برپایه دو سازه فیزیکی و سازه منطقی تعریف می‌شود؛ براساس این، دیپلماسی هوشمند ایران در شبکه منطقه‌ای جهان اسلام، از بعد فیزیکی با سازه شبکه‌ای فاقد سنجه و از بعد منطقی با قواعد مورد توجه نظریه پیچیدگی - آشوب از جمله قاعده قدرت هوشمند، روبه‌رو است. دو محور اساسی در مدیریت، کنترل و هم‌گرایی، در دیپلماسی هوشمند ایران شکل می‌گیرند: محور نخست، دیپلماسی شبکه‌ساز و محور دوم، دیپلماسی در حوزه دینامیک‌های شبکه است. دراصل، میان ساختارهای موجود و نوین شبکه جهان اسلام، نوعی رابطه پویا ضروری است. در

اینجا، شبکه تحت فشارهای محیطی قرارداد که به شناخت و ارزیابی آن اقدام خواهد کرد؛ البته درون شبکه، فعالیت و اقدام براساس تمایز ساختاری صورت می‌گیرد و براساس ورودی‌ها، شبکه به مقایسه، دسته‌بندی و مبادله اقدام خواهد کرد اما با پردازش محدودیت‌ها و دسته‌بندی آنها، جفت‌های ساختاری به انجام وظایف دست می‌زنند که ممکن است در پاسخ به این محدودیت‌ها تجزیه ساختاری و تقسیم متوازن ساختارها صورت گیرد؛ علاوه بر آن، شبکه‌ها از طریق کارکرد خود، آثار و پیامدهایی مختلف را در پی خواهند داشت؛ در این میان، گره‌ها به صورت فردی، خوشه‌ها و کل شبکه بر فرایند و نتایج منافع، تأثیرگذار خواهند بود.

شاید نخستین اصل در شبکه‌سازی جهان اسلام از سوی ایران، بهره‌گیری از اصل مرکزیت و پیوندسازی نقطه‌ای است. واحدهایی که میان خوشه‌های شبکه قرار گرفته‌اند (مرکزیت بینابینی) از منابعی بیشتر، بهره‌مند می‌شوند؛ از سوی دیگر، این نقطه‌ها در شبکه چندپیکری جهان اسلام، دارای ارزش بنیادین است؛ برای نمونه، ایران را در زمره چنین واحدهایی می‌توان تصور کرد که میان خوشه‌های خلیج فارس، غرب آسیا، برخی از حوزه‌های شمالی در آسیای میانه و قفقاز قرار گرفته است که البته به نظر می‌رسد، در نگرش شبکه‌ای به مناطق، همگی جزئی از شبکه آن نیز محسوب می‌شوند؛ در شبکه منطقه‌ای جهان اسلام، پیوندهای نقطه‌ای از ضرورت‌های دیپلماسی هوشمند هستند و براساس این، پیوندسازی میان ایران، ترکیه، عربستان، مصر، پاکستان، هند، اندونزی و مالزی به‌عنوان کانون‌های چنین دیپلماسی است؛ با این نوع پیوندسازی، واحدهایی که به خوبی به هم پیوند خورده‌اند، منابعی بیشتر را از پیوندهای شبکه‌ای نصیب خود خواهند کرد و به این ترتیب، گروه‌بندی در درون شبکه منطقه‌ای، می‌تواند قدرت بهره‌گیری از منابع را افزایش دهد؛ همچنین واحدهایی که دارای پیوند مستحکم بوده، در مرکز شبکه قرار گرفته‌اند، اطلاعات را بسیار سریع‌تر از گره‌های حاشیه‌ای به دست می‌آورند؛ تبادل اطلاعات، ظرفیت رژیم‌سازی را در شبکه یادشده افزایش خواهد داد.

در حوزه ژئوپلیتیک «قرار گرفتن در مرکز ارتباطات منطقه‌ای، ماهیت متداخل چندشبکه‌ای، تأکید بر نهادگرایی اسلامی، منابع نفت و گاز، دسترسی به آب‌های آزاد و تنگه استراتژیک هرمز» فرصت پیوندسازی خوشه‌ای یا دودویی را در اختیار ایران قرار می‌دهد.

از سوی دیگر، شبکه جهان اسلام، دارای محیط یک‌پارچه نیست؛ هر بخش از محیط دارای ویژگی‌های خاص خود بوده، نیازها و ضرورت‌هایی خاص را به سیستم اعلام می‌کند؛ همچنین،

واحدهای خاص نیز دارای توان و قدرت مطلق نیستند که قادر باشند، سیستم را یک‌پارچه‌سازی کنند یا دارای این قدرت باشند که هم‌زمان در تمامی گستره سیستم به‌طور فعال حضور داشته‌باشند؛ به همین سبب، ضرورت بخش‌بخش کردن سیستم و خوشه‌سازی در دستگاه دیپلماسی، بسیار مهم است؛ به این ترتیب به‌نظرمی‌رسد که تنوع‌بخشی به خوشه‌ها و تخصصی‌کردن ه زمان آنها در شبکه‌سازی جهان اسلام، مهم خواهد بود. دیپلماسی بخشی از مهم‌ترین اجزاء دیپلماسی هوشمند شبکه‌ای است که در نهایت از طریق بازی‌های چندسطحی به نقطه ترازمندی نهایی می‌رسد.

درواقع، ج.ا.ایران باید از طریق دیپلماسی هوشمند و هم‌افزایی و توازن‌سازی به ایجاد شبکه منطقه‌ای جهان اسلام مبادرت ورزد. در اینجا است که خرده‌شبکه‌های ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی و ژئوکالچری به شبکه منطقه‌ای جهان اسلام مبدل می‌شوند.

به‌طور کلی، محورهای اساسی دیپلماسی هوشمند ایران در شبکه منطقه‌ای جهان اسلام عبارت‌اند

از:

- شبکه‌سازی و پیوندسازی خوشه‌ای؛
- موازنه قوا و بازدارندگی هوشمند به‌عنوان دستور کار دیپلماسی در وضعیت تداخل بازی‌های استراتژیک در شبکه متداخل؛
- ایجاد فرایند بازخورانی میان شبکه‌های سه‌گانه (ژئوپلیتیک، ژئوکالچر و ژئواکونومیک) در قالب سیستم‌های سبیری به‌عنوان دستور کار اساسی در حوزه دیپلماتیک ج.ا.ایران و پیوندسازی‌های خوشه‌ای - نقطه‌ای به‌عنوان کانون‌های بازخوران ساز؛
- بهینه‌سازی ارتباطی و پیوندی در قالب بهبودبخشیدن به فرایند بازخورانی میان خرده‌شبکه‌های شبکه متداخل؛
- چندسطحی‌کردن بازی‌های استراتژیک و پیوند میان آنها در قالب توزیع دستاوردها.

نتیجه‌گیری

شکل‌گیری سیستم نوین بین‌الملل، نظم‌های منطقه‌ای را به‌عنوان بخشی از گستره مطالعات روبرو بین‌الملل مطرح کرده‌است؛ از سوی دیگر، دستیابی کشورها به منافع ملی و تأمین مانایی خود و پایدارسازی سیستم به کارآمدی چنین نظم‌هایی بستگی دارد اما در بسیاری از موارد، چنین نظم‌هایی با نبود انسجام داخلی روبرو هستند؛ به این سبب، هم‌گرایی منطقه‌ای به یکی از دل‌مشغولی‌های اصلی

واحدها در چنین نظم‌هایی تبدیل شده‌است. هم‌گرایی به ویژگی‌های سیستم بین‌الملل وابسته است و تبدیل سیستم یادشده به سیستم پیچیده-آشوبی دستگاه تحلیلی- نظری کلاسیک هم‌گرایی منطقه‌ای را با ناکارآمدی و واقعیت‌هایی نوین روبه‌روساخته‌است؛ دراین‌میان، دیپلماسی هوشمند مبتنی‌بر ویژگی‌های پیچیدگی و آشوب، راهی به‌سوی هم‌گرایی منطقه‌ای در محیط نوین تصویری‌شود.

جهان اسلام نیز به‌مثابه نوعی سیستم پیچیده و شبکه منطقه‌ای، دارای سازه‌ها، پوشش‌ها و الگوهای نظمی است که هم‌گرایی و واگرایی آن را به‌شدت تحت تأثیر قرارمی‌دهد. از منظر سازه‌ها، شبکه منطقه‌ای جهان اسلام به‌عنوان یک شبکه بی‌سنجه و سیستم چندپیکری مفهوم‌سازی می‌شود که در این نوع سیستم‌ها، پیکرها یا خوشه‌های متفاوت وجوددارند اما به‌هم‌پیوستگی و سطح پیوندی میان خوشه‌ها ضعیف بوده، بنابراین فاقد انسجام درونی لازم است؛ موضوعی که می‌تواند پیامدهای امنیتی زیادی را در پی داشته‌باشد؛ یکی از مهم‌ترین پیامدهای این سازه به‌نسبت بی‌ساختار، بی‌ثبات‌سازی الگوهای نظم شبکه‌ای منطقه‌ای جهان اسلام است؛ این امر در قالب جدایی میان انواع سازه‌های ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک، ژئوکالچر و فقدان پیوند کارکردی میان آنها نمودمی‌یابد و به حاکمیت دینامیک‌های کاهنده بر شبکه منطقه‌ای جهان اسلام منجر می‌شود.

دومین موضوع در شبکه منطقه‌ای جهان اسلام، عدم کارکرد دینامیک‌های ژئواکونومیک در شبکه یادشده است. با وجود فراهم‌بودن مدل‌های هم‌افزاکننده ژئواکونومیک، برخی موانع از جمله عدم توزیع مناسب وابستگی حساس در درون شبکه و شبکه با سایر شبکه‌ها، در عمل، دینامیک ژئواکونومیک را به دینامیکی کاهنده تبدیل کرده‌است؛ سرانجام، یکی از دینامیک‌های شبکه‌ای منطقه‌ای شبکه جهان اسلام، ژئوکالچری است که این نوع دینامیک‌ها، ویژگی‌های کاهنده بیشتری دارند و در عمل، شاخه‌ای‌شدن نظم در چنین شبکه‌ای را سبب شده‌اند؛ بدین ترتیب به‌نظر می‌رسد، در سازه جهان اسلام، دو نوع دینامیک به‌صورت هم‌زمان در تقابل با یکدیگر عمل می‌کنند؛ دراین‌میان با تغییر دینامیک قدرت سنتی در شبکه منطقه‌ای جهان اسلام و استواری آن بر منطق قدرت هوشمند، دیپلماسی هوشمند مبتنی‌بر قواعد پیچیدگی مسیر علی‌اصولی در شکل‌گیری هم‌گرایی منطقه‌ای در جهان اسلام طرح می‌شود.

منطقه‌گرایی در جهان اسلام با کانون‌بودن ج.ا.ایران، همواره به‌عنوان یکی از موضوع‌های اساسی حوزه سیاست خارجی و دیپلماسی ج.ا.ایران مطرح بوده‌است. با توجه به مدل منطقه‌ای سیاست خارجی ج.ا.ایران و مبانی قدرت آن از جمله تأکید بر قدرت هوشمند (ارتباطی) و قواعد پیچیدگی

از جمله عنصر مرکزیت و کانونیت، دیپلماسی هوشمند به‌عنوان مسیر علی در نمایان‌شدن هم‌گرایی منطقه‌ای شکل می‌گیرد. تأکید بر خوشه‌های شبکه منطقه‌ای جهان اسلام و مزیت نسبی ج.ا.ایران، شبکه‌سازی منطقه‌ای به‌عنوان بنیان دیپلماسی هوشمند این کشور، خود را بر عرصه دیپلماسی آن تحمیل می‌کند و به‌این ترتیب، قواعد شبکه‌سازی به‌ویژه، شبکه‌سازی از طریق پیوندسازی‌های مختلف، خود را نمایان می‌سازد. لازم است، یادآوری شود که منطقه‌گرایی در قالب دیپلماسی هوشمند، مستلزم کنترل دینامیک‌های شبکه در قالب‌های مختلف از جمله توازن‌سازی، هم‌زمان‌سازی و است.

منابع

الف- منابع فارسی

- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴)؛ اصول و روابط بین‌الملل؛ تهران: نشر میزان.
- _____ (۱۳۹۰)؛ نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای؛ تهران: نشر میزان.
- _____ (۱۳۹۲)؛ نظریه‌های روابط بین‌الملل: بنیان‌های نظری نظم و رژیم‌های بین‌المللی؛ تهران: نشر میزان.

ب- منابع انگلیسی

- Amidror, Y. (2007). The Hizballah-Syria-Iran Triangle. *Middle East Journal of International Affairs*, 11(1), 1-5.
- Anderson, B., & Vongpanitlerd, S. (2013). *Network analysis and synthesis*: Dover Publications.
- Anderson, E. (2013). *Middle East: Geography and Geopolitics*: Routledge.
- Ashby, W. R. (1956). An introduction to cybernetics. *An introduction to cybernetics*.
- Auyang, S. Y. (1999). *Foundations of complex-system theories: in economics, evolutionary biology, and statistical physics*: Cambridge University Press.
- Bernard, C. S. (2003). *Geopolitics of the World System*: Lanham: Rowman & Littlefield Publishers.

- Bjola, C., & Kornprobst, M. (2018). *Understanding international diplomacy: theory, practice and ethics*: Routledge.
- Brühlhart, M., & Torstensson, J. (1996). Regional integration, scale economies and industry location in the European Union.
- Buhaug, H., & Gleditsch, K. S. (2005). *The Origin of Conflict Clusters: Contagion or Bad Neighborhoods*. Paper presented at the Third European Consortium for Political Research General Conference, Budapest.
- Bussmann, M., & Oneal, J. R. (2007). Do hegemons distribute private goods? A test of power-transition theory. *Journal of Conflict Resolution*, 51(1), 88-111.
- Caporaso, J. A., & Keeler, J. T. (1993). The European Community and regional integration theory.
- Eadie, P. (2017). The theory and practice of diplomacy.
- Efird, B., & Genna, G. M. (2002). Structural conditions and the propensity for regional integration. *European Union Politics*, 3(3), 267-295.
- Eickelman, D. F. (2018). *Trans-state Islam and security Transnational Religion and Fading States* (pp. 27-46): Routledge.
- Farrell, H., & Héritier, A. (2005). A rationalist-institutionalist explanation of endogenous regional integration 1. *Journal of European Public Policy*-(2)12, 290-273.
- Fuller, G. (2018). A sense of siege: *The geopolitics of Islam and the West*: Routledge.
- Gadinger, F., & Peters, D. (2016). Feedback loops in a world of complexity: a cybernetic approach at the interface of foreign policy analysis and international relations theory. *Cambridge Review of International Affairs*, 29(1), 251-269.
- George, D. (2018). Pax Islamica: An Alternative New World Order? *Islamic Fundamentalism* (pp. 71-90): Routledge.
- ghasemi, f. (2015). *theories of international relations:cybernetics and foreign policy* Tehran: mizan.

- Glanville, R. (2002). Second order cybernetics. *Systems Science and Cybernetics*, 3, 59-85.
- Guiora, A. N. (2013). *Modern Geopolitics and Security: Strategies for Unwinnable Conflicts*: CRC Press.
- Gürtin, Z. B., Inhorn, M. C., & Tremayne, S. (2015). Islam and Assisted Reproduction in the Middle East: Comparing the Sunni Arab World, Shia Iran and Secular Turkey *The Changing World Religion Map* (pp. 3137-3153): Springer.
- Haas, E. B. (1961). International integration: the European and the universal process. *International organization*, 15(03), 366-392.
- Harkavy, R. E. (2013). Great power competition for overseas bases: *The geopolitics of access diplomacy*: Elsevier.
- Hinnebusch, R. A., & Ehteshami, A. (2002). *The foreign policies of Middle East states*: Lynne Rienner Publishers.
- Hopwood, D. (2018). Libya: First Experience of the Arab World and Islam *Islam's Renewal* (pp. 3-11): Springer.
- Kumar, S. (2003). Power cycle analysis of india, china, and pakistan in regional and global politics. *International Political Science Review*, 24(1), 113-122.
- Kupchan, C., Davidson, J., & Sucharov, M. (2001). Power in transition: *The peaceful change of international order*: United Nations Univ.
- Lush, J. (2018). Michael Quentin Morton. *Empires and Anarchies: A History of Oil in the Middle East*: Taylor & Francis.
- Malone, D. M., & Mukherjee, R. (2010). India and China: conflict and cooperation. *Survival*, 52(1), 137-158.
- Mattli, W. (1999). *The logic of regional integration: Europe and beyond*: Cambridge University Press.
- Most, B. A., Starr, H., & Siverson, R. (1989). The logic and study of the diffusion of international conflict. *Handbook of war studies*, 111-139.

- Nasr, V. (2016). *The Shia Revival (Updates)*: WW norton & Company.
- Norling, N & Swanström, N. (2007). The Shanghai cooperation organization, trade, and the roles of Iran, India and Pakistan. *Central Asian Survey*, 26(3), 429-444.
- Pahwa, S. (2017). Pathways of Islamist adaptation: The Egyptian Muslim Brothers' lessons for inclusion moderation theory. *Democratization*, 24(6), 1066-1084.
- Paul, T. V. (2005). *The India-Pakistan conflict: an enduring rivalry*: Cambridge University Press.
- Rosamond, B. (2000). Theories of European integration.
- Schmitter, P. C. (1970). A revised theory of regional integration. *International organization*, 24(04), 836-868.
- Slocum, N., & Langenhove, L. v. (2004). The meaning of regional integration: introducing positioning theory in regional integration studies. *Journal of European Integration*, 26(3), 227-252.
- Tuathail, G. Ó., & Agnew, J. (1992). Geopolitics and discourse: practical geopolitical reasoning in American foreign policy. *Political geography*, 11(2), 190-204.
- Tuathail, G. Ó., Toal, G., Dalby, S., & Routledge, P. (1998). *The geopolitics reader*: Psychology Press.
- Ulanowicz, R. E. (1996). The propensities of evolving systems. *Evolution, Order and Complexity*. Routledge, London, 217-233.
- Voll, J. O. (2018). Central Asia as a part of the modern Islamic world *Central Asia in Historical Perspective* (pp: 62-81), Routledge.
- Wilson, E. J. (2008). Hard power, soft power, smart power. *The ANNALS of the American Academy of Political and Social Science*, 616(1), 110-124.